


رهیافت تاریخی به شناسایی عوامل بحران و نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان معاصر

سیده‌هاشم هاشمی / دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران

hash.hashemi110@yahoo.com  orcid.org/0000-0002-0925-3659

دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۵ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۶  <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

چکیده

رویکرد تاریخی به شناسایی عوامل بحران و نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان بخشی از مباحثات حل‌ناشده مناسبات فکری سنت و تجدد در این کشور است. شناسایی موانع نظم‌ناپذیری سیاسی با رویکرد تاریخی، نظم سیاسی را با توجه بر خاستگاه معرفتی تجدد در نظر می‌گیرد. سنت و هویت فرهنگی در افغانستان با بازتولید مولفه‌های نظم‌ناپذیری، مانع درک اداره جامعه به شیوه علمی-مشارکتی و مانع‌گذار به نظم جدید شده است. مهم‌ترین سؤال درباره چرایی نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان این است که کدام عوامل فرهنگی و زیستی این کشور را وارد چرخه بی‌نظمی تاریخی ساخته است؟ افغانستان دارای انباشتی از منازعات گوناگون هویتی - فرهنگی و محیطی است؛ از جمله منازعات درون‌قبیله‌ای و رقابت‌های حاد قومی، و جدال‌های متعصبانه فرقه‌ای است، که این فراز و فرودها را باید بازی‌ای به حساب آورد که با هر رفت و برگشت، این کشور دچار تخریب و فروپاشی شده است. سیاست دولت‌های عمدتاً پشتون افغانستان به منظور ساخت دولت و ملت برپایه قوم پشتون بدون در نظر گرفتن اقوام دیگر و سیاست تغییر زبان از جمله مهم‌ترین عوامل بی‌ثباتی و نظم‌ناپذیری سیاسی محسوب می‌شود. از دیگر متغیرهای دخیل در نظم‌ناپذیری سیاسی، صورت‌بندی ژئوپلیتیکی و ادعای ارضی افغانستان نسبت به همسایگان است. متغیرهایی که در این تحقیق به‌عنوان موانع نظم‌ناپذیری سیاسی شناسایی شده، یافته‌های این تحقیق محسوب می‌شوند. مهم‌ترین فرایندهای یادشده توضیح شکست افغانستان در ساخت دولت - ملت است.

کلیدواژه‌ها: دولت - ملت، قبیله، قوم، مدرنیته، مذهب، فرهنگ.

«نظم‌پذیری سیاسی» مفهومی است که از درون آگاهی‌های جدید با ویژگی‌های اراده‌باورانه و جبرستیزانه سر برآورده است. ظهور علم جدید و تغییرات اجتماعی در جوامع امروزی فاصله ژرفی میان جهان سنت و نظم سنتی و جهان امروزی (مدرن) و نظم جدید ایجاد کرده است. افغانسنان به‌مثابه جامعه‌ای تحت تأثیر هویت‌های جدال‌آفرین متصلبانه، از دستیابی به یک نظم فراگیر براساس توافق جمعی بازمانده است.

نسبت‌سنجی میان نظم سنتی در افغانستان با نظم جدید نشان می‌دهد معیارهای نظم سنتی از پاسخ به حل بحران‌های انباشته‌شده در این کشور ناتوان است. از این منظر افغانستان از جمله کشورهایی است که تاکنون به قاعده «دولت - ملت» دست نیافته است. یکی از ابعاد مهم رویکرد علمی به نظم اجتماعی، فهم مناسبات حقوق و جامعه است. در کشورهایی با حاکمیت سنت متعصبانه قومی و فرقه‌ای تنها روایت قابل پذیرش از نظم سیاسی روایت سنت است. از این منظر حقوق اساسی و قواعد عرفی که به بسط مفهوم «حق» از طریق تفسیرهای فقهی و اجتهادی کمک می‌کند، جایی ندارد. بررسی نقادانه تاریخی سیاست، جغرافیا و فرهنگ به پدیده‌هایی زیستی و فرهنگی اشاره دارد که به‌منزله مانع گذار افغانستان به دولت مشارکتی و فراگیر عمل نموده است.

نظم‌ناپذیری دارای خاستگاهی جبرگرایانه و عقل‌ستیزانه است که از سنت‌های متحجرانه تغذیه می‌کند؛ همچنان که نظم‌پذیری و نهادسازی ریشه در آگاهی‌ها و محاسبات عقل‌گرایانه دارد. از منظر سنت‌گرایی متصلبانه، پذیرش نظم سیاسی جدید به‌منزله قیام نامقدس علیه نظم قدسی شمرده می‌شود. براساس ذهنیت تاریخی قبیله‌ای و فرقه‌ای، یک الگو و خوانش همیشه مطلق از حکومت وجود دارد که در سنت تاریخی اسلام تجربه شده و توسط کلام اشعری از آن حمایت گردیده است. بر مبنای نظریه تغلب اشعری، مردم‌سالاری (دموکراسی) به‌منزله تقابل با توحید حاکمیت الهی است (عبدالرحمن، ۱۳۷۷ق، ص ۱۴).

فرهنگ سیاسی افغانستان تحت تأثیر دوگانه سنت تاریخی «فرقه‌ای - قبیله‌ای» اجازه نظم و ثبات بر پایه حقوق اساسی جدید را نداده است. از منظر سنت‌گرایی متعصبانه، حکومت به سبک جدید و با ویژگی «حق رأی و مشارکت» در سنت پیشینیان وجود ندارد؛ پس با الوهیت الهی در تضاد است. از این منظر دولت ملی در اندیشه سنت‌گرایان فرقه‌ای و قبیله‌ای دارای ساخت ایده‌های از قبل تعیین‌شده‌ای است که از آن باید به «فهمی همیشه مطلق از سنت» تعبیر کرد. سنت متحجرانه در افغانستان به‌مثابه فرایندی تاریخی و فرهنگی که دارای مرجعیت و اعتبار است، نتوانسته با اندیشه‌های جدید به گفت‌وگو بپردازد تا الگویی از مناظره سنت و تجدد در این سرزمین شکل بگیرد. به تعبیر نوگرایان مسلمان تنها راه دستیابی به پیشرفت و عدم واپس‌ماندگی، نقادی سنت‌های برجای‌مانده از گذشته است (غلیون، ۱۳۷۹، ص ۶۷).

نقد گذشته به معنای نقد سنت‌های دینی نیست. این تحقیق چهار مؤلفه (ساختار قومی - قبیله‌ای، تبعیض فرهنگی، فرقه‌گرایی مذهبی، و ژئوپلیتیک) را به‌عنوان موانع پاسخ به چرایی طبیعت بحرانی و نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان در نظر گرفته است.

یکی از ابعاد توضیح‌دهنده نظم‌ناپذیری سیاسی «ساختار قومی و قبیله‌ای» است. افغانستان دارای دو تضاد درون‌قبیله‌ای میان قوم «پشتون» به‌عنوان قوم حاکم و تضاد این قوم با اقوام غیرپشتون است؛ تضادی که در بسترهای فرهنگی - هویتی ایجاد شده و باید از آن به‌عنوان رقابت‌های تاریخی قبیله و شکاف قومی فعال شده در نیم قرن اخیر یاد کرد. ظهور ایدئولوژی‌های جدید قومی در تاریخ معاصر به «قومیت» در افغانستان معنا و مفهوم و هدف خاصی بخشیده است که تا پیش از آن سابقه نداشت.

یکی دیگر از موانع نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان ایجاد شکاف قومی از طریق «تحمیل زبان» و هویت یک قوم بر اقوام دیگر و تبعیض فرهنگی است.

از دیگر موانع نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان مؤلفه «فرقه‌گرایی مذهبی» است. مذهب در افغانستان در قالب مذاهب سنتی و ایدئولوژی فرقه‌ای نقش زیادی در ایجاد بی‌ثباتی و نظم‌ناپذیری سیاسی از حیث نظری و عملی داشته است. فرهنگ سیاسی افغانستان دارای ریشه‌های اشعری‌گری و ترکیب آن با سنت‌های قبیله‌ای و تأسیس نظام‌های قبیله‌ای و فرقه‌ای با کسب مشروعیت از طریق نظریات کلام اشعری بوده است.

از مؤلفه‌های نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان عامل «ژئوپلیتیک» است. افغانستان در موقعیت حایللی میان دو قدرت استعماری روس و انگلیس به وجود آمد. مرزهای افغانستان طبیعی نیست؛ از یک سو ناحیه هرات با جنگ از قلمرو قاجاریه جدا گردید و از دیگر سو بخش قبایلی پشتونستان ضمیمه پاکستان گردید.

از دیدگاه فرهنگی، افغانستان از اقوام دارای ریشه‌های فرهنگی متعارض بدون اکثریت قومی بنا شده است. هیچ قومی در افغانستان دارای اکثریت مطلق نیست.

این تحقیق با طرح این سؤال اصلی که کدام عامل موجب بحران و نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان گردیده است؟ این فرضیه را به آزمون گذارده که «نظم‌ناپذیری سیاسی و عدم شکل‌گیری دولت ملی در افغانستان به سبب تفاوت‌های فرهنگی - هویتی و فقدان پیشینه تاریخی است». افغانستان دارای تاریخ تقویمی است و تاریخ فکری و فرهنگی آن پس از جدایی از ایران دچار رکود شده و این قلمرو وارد دوره‌ای گردیده که از آن باید به «بی‌تاریخی» یاد کرد.

۱. چارچوب مفهومی

در قالب چارچوب نظری، این سؤال مطرح است که «با کدام متغیر مفهومی می‌توان نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان را توضیح داد؟» در پاسخ باید از تفاوت‌های فرهنگی یاد کرد.

«فرهنگ» دارای نقش تعیین‌کننده‌ای در تفاوت‌های فکری و ذهنی است. نظریه‌پردازان گفتمان با اینکه واقعیت اجتماعی را برساخت گفتمان می‌دانند، اما به طور ضمنی معتقدند: نظم اجتماعی از طریق فرهنگ ساخته می‌شود (نش، ۱۳۸۵، ص ۵۰).

فرهنگ دارای خاستگاه چندگانه‌ای است و از منابع متفاوت جغرافیایی، تاریخی، بافت جمعیتی، وضعیت اقتصادی و دین تغذیه و ساخته می‌کند (آل‌غفور، ۱۳۷۵). فرهنگ دارای کارکردهای نظم‌پذیری و هویت‌بخشی است. تفاوت فرهنگی و هویتی از عوامل اصلی شکاف‌های اجتماعی محسوب می‌شود. هویت‌های فرهنگی تصویرهای متضادی دارند. این تضادها در حوزه سیاسی به شکل فرهنگ سیاسی و نتایج حاصل از آن بازتاب می‌نمایند. از این منظر، وفاداری‌ها و هویت‌های سیاسی و اجتماعی از چارچوب هویت‌های قومی به سطح دولت - ملت صعود نمی‌کند. قدرت و سلطه در جوامعی با فرهنگ‌ها و هویت‌های متعارض به سمت شکاف‌های متراکم می‌رود (بشیریه، ۱۳۷۷، ص ۵۵۳).

«نظم‌ناپذیری سیاسی» در افغانستان برآیند هویت‌های متعارض فرهنگی است. بیشتر اقوام افغانستان بازماندگان اقتدار یک دوره امپراتوری گذشته بوده و این اقوام هرکدام دارای پیشینه تاریخی و تعلقات فرهنگی جداگانه‌ای هستند که تعارضات هویتی تحت تأثیر عناصر قومی، مذهبی، زبانی، زیستی و تاریخی آن را به سطح بحران کشانده است. تبیین منازعات سیاسی و اجتماعی در افغانستان از طریق فرهنگ، منازعات متنوعی را نشان می‌دهد. یکی از منازعات فرهنگی در افغانستان، منازعه فرهنگی و هویتی قوم حاکم در داخل با اقوام ساکن، و در خارج با کشورهای فارسی‌زبان همسایه است.

افغانستان از دیدگاه تاریخی با نام «خراسان»، بستر رویش و زایش زبان فارسی و فرهنگ و تمدن اسلامی محسوب می‌شود. در گذشته تاریخی فرهنگ و زبان فارسی دارای نظام «ژئوکالچر» (جغرافیای فرهنگی) بوده است. از مرجعیت فکری و الگوی فرهنگی زبان و فرهنگ فارسی باید به «نظام ژئوکالچر جهانی» یاد کرد. از بررسی ساختار نظام جغرافیای فرهنگی این نتیجه به‌دست می‌آید که اولاً، این نظام نوعی نظام سیاسی - فرهنگی که عناصر آن در مقیاس جهانی عمل کرده، خود متشکل از خرده‌نظام‌های متعدد خصوصی است. علاوه بر آن، دارای ماهیتی جهانی است و از حوزه‌های بی‌شمار و متداخل فرهنگی و تمدنی تشکیل شده است که در تعامل دائم با یکدیگر به‌سر می‌برند.

به تعبیر دیگر، «نظام ژئوکالچر جهانی» آمیخته‌ای از حوزه‌های تمدنی بزرگ و نیز نواحی کوچک و بزرگ فرهنگی است که بر حسب تأثیر دو دسته از نیروها، دو الگوی متفاوت کارکردی - رفتاری را در کنار هم به نمایش می‌گذارد (غرایاق زندی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۵).

سیاست فارسی‌زدایی در افغانستان را باید جدال با جغرافیای فرهنگی - تاریخی تحلیل نمود؛ فرایندی که به گسست دو حوزه زبانی - هویتی فارسی و پشتون انجامیده است. برخی مفاهیم تحقیق عبارتند از: نظم‌پذیری، مفهوم «دولت - ملت» و مفهوم «قوم و قبیله».

«نظم» دارای مفهوم یکپارچگی، انطباق، تعامل و جامعه‌پذیری است. آلن بیرو در تعریف «نظم اجتماعی» آن را اطاعت همگانی از یک نظم ارزشی براساس مصالح تعریف کرده است (بیرو، ۱۳۷۵، ص ۳۶۸). ارزش‌ها و مصالحی که نظم اجتماعی و سیاسی براساس آن شکل می‌گیرد دارای سه سطح (نظم، فرایند، و سیاست‌گذاری) است. در سطح «نظم» مصالحی از قبیل حفظ نظام و تطبیق ساختاری و فرهنگی آن در پاسخ به تغییرات و چالش‌های محیطی است. در سطح «فرایند» مصالحی مانند مشارکت و پشتیبانی و حمایت‌ها مطرح است. در سطح «سیاست‌گذاری»، امنیت و رفاه و نظم عمومی مطرح است (کشاورز، ۱۳۷۵).

«نظم‌پذیری» زمانی شکل می‌گیرد که دولت فراتر از چالش‌های فرهنگی و قومی، افکار عمومی را در خصوص مصالح جمعی اقناع نماید.

«دولت - ملت» در مفهوم جدید، معادل واژه انگلیسی «Nation-State» است. فاینر در کتاب خود به نام *تاریخ حکومت*، «دولت - ملت» را از نوآوری‌های انقلاب فرانسه می‌داند (فاینر، ۱۹۹۷، ص ۹۳). ملت به‌مثابه افراد جامعه، علاوه بر آنکه مؤسس دولت شمرده می‌شود، بر آن تقدم تاریخی - منطقی دارد. منظور از «شکل‌گیری دولت» شکل‌گیری براساس مصالح عمومی است. منظور از مفهوم «ملت» تبدیل خرده‌هویت‌های قومی و منطقه‌ای به هویت ملی است.

البته ظهور ملت‌گرایی افراطی در اروپا موجب گردید تا نظریه‌های مخالف بر ضد مفهوم «ملت» شکل بگیرد. *هانا آرنت* نقد ملت‌گرایی را در بطن اندیشه فلسفی خود قرار داده بود. وی رابطه «دولت - ملت» را بدیل غاصب رابطه «دولت - شهروند» می‌داند (قادری، ۱۳۸۷، ص ۸۲).

«قبیله» عبارت از یک گروه فرهنگی همگن است که اعضای آن به یک زبان سخن می‌گویند، یک نظام واحد و باثبات سیاسی و اجتماعی و یک سرزمین دائمی دارد. عنصر اصلی در تعریف گروه‌های قبیله‌ای، «خویشاوندی» است (احمدی، ۱۳۷۹، ص ۴۱).

اما «قوم» عبارت است از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس، منافع و مسئولیت (اسمیت، ۱۳۷۷). «قوم» مفهومی است که نزد افغان‌ها کاربرد وسیعی دارد و همه روابط اجتماعی گروه‌ها و تعارضات اجماعی را دربر می‌گیرد (تایپر، ۱۹۸۸، ص ۸۴).

۲. پیشینه تحقیق

درباره پیشینه تحقیق می‌توان به نظریه‌های فرهنگی و تاریخی اشاره نمود. در برخی نظریات فرهنگی به الگوهایی از جوامع سنتی ارائه شده است که تطبیق آن با جامعه قبیله‌ای افغانستان می‌تواند توضیح‌دهنده چرایی نظم‌ناپذیری سیاسی و ناکامی افغانستان در دستیابی به دولت و ملت باشد. در این زمینه می‌توان به کتاب **خواب خرد** اشاره نمود (امیری، ۱۳۹۱).

از منظر نگارنده «نظم‌ناپذیری سیاسی» ریشه در سنت و فرهنگ متحجرانه و تغییرناپذیر حاکم در افغانستان دارد. حسین دهشیار در مجموعه مقالاتی که درباره افغانستان نوشته است، بی‌ثباتی و نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان را به عوامل فرهنگی و تاریخی نسبت می‌دهد (دهشیار، ۱۳۹۰).

سنزل نوید میان نظم‌ناپذیری سیاسی و تجدید قدرت سنت‌گرایی متحجرانه نسبت‌سنجی نموده و معتقد است: هجوم قدرتهای خارجی موجب قدرت سنت‌گرایان سنتی و مانع دولت - ملت‌سازی گردیده است (نوید، ۱۳۸۸). جعفر حق‌پناه ژئوپلیتیک مصنوعی افغانستان را عامل بی‌نظمی و بی‌ثباتی افغانستان می‌شمارد (حق‌پناه و رحیمی، ۱۳۹۰).

برخی پژوهش‌ها قبیله را کلید فهم و فرهنگ قبیله‌ای را تنها منبع مراجعه برای درک تاریخ این کشور دانسته‌اند. از نظر فرهنگی، ساخت سلطه و قدرت در افغانستان محصول فرهنگ سیاسی قبیله است. فرهنگ سیاسی در افغانستان دارای روش سرکوبگرانه و ظرفیت ایجاد نظام‌های استبداد فرقه‌ای و قبیله‌ای است. این تحقیق از این حیث با دیگر تحقیقات تفاوت دارد که به عوامل نظم‌ناپذیری سیاسی تحت تأثیر تفاوت‌های هویتی و فرهنگی اشاره می‌کند.

یکی از جنبه‌های نوآورانه تحقیق روایت تاریخی از چرایی ناکامی افغانستان در دستیابی این کشور به دولتی فراگیر است. عوامل متعصبانه فرهنگی و ذهنی در برابر اندیشه پیشرفت و انکس منفی نشان داده، مانع گذار افغانستان به یک دوره تاریخی جدید و دستیابی به دولت - ملت جدید گردیده است. ارائه الگوی فهم و تبیین تاریخ افغانستان معاصر بازتاب‌دهنده این واقعیت است که فرهنگ متحجرانه منبع ناامنی، هرج و مرج و نظم‌ناپذیری، تمرکز قدرت و بی‌ثباتی، خشونت و واگرایی است. اگر در جهان کنونی گریزی از تغییر به منظور پیشرفت نیست، تنها راه درک این ضرورت تغییر در فرهنگ عمومی و بسترسازی فرهنگی و شناسایی موانع آن است.

۳. نقش ساختار قومی و قبیله‌ای در نظم‌ناپذیری سیاسی

جامعه افغانستان بر روی گسلی از بحران‌های ناشی از اضطراب قومی - قبیله‌ای و ناآرامی بنا شده و طی دو قرن اخیر، فرهنگ قبیله‌کنش‌های تجددگرایانه برای پذیرش نظم سیاسی جدید را با خشونت به حاشیه رانده است. افغانستان دارای ساخت دوگانه «قوم - قبیله» است؛ بدین صورت که اقوام از یک، تاجیک و هزاره در یک بافت قومی

جداگانه تعریف می‌شوند که فاقد ساخت قبیله‌ای هستند و هویت آنها زبان و زیست جغرافیایی است. مجموعه دوم قوم پشتون هستند که دارای بافت قبیله‌ای می‌باشند. «تفاوت‌های قومی و قبیله‌ای» مهم‌ترین عامل شکاف‌های اجتماعی و نظم‌ناپذیری سیاسی محسوب می‌شود.

۱-۳. ساخت قبیله‌ای

ساخت قبیله‌ای جامعه از جمله بسترهای تولید تضاد با نظم‌پذیری محسوب می‌شود. حاکمیت قبیله بر مبنای ایستارهای پیشاتمدنی در تضاد با شهر و اجتماع قرار دارد. مفهوم «قبیله» بیش از همه یادآور انزوای فرهنگی است. منظور از «قبیله» نظام خانه‌به‌دوشی و انزوا و خودمختاری به سبک قدیم نیست، بلکه منظور تدوام زیست در یک فرهنگ است. تا یک قرن پیش، افغانستان صورت‌بندی قبیله‌ای پررنگ‌تری داشت، تا جایی که مکثاتن انگلیسی افغانستان را کشوری تجزیه‌شده به گروه‌های رقیب قبیله‌ای تعریف کرده است (گریگوریان، ۱۳۸۸، ص ۱۵۶).

ساخت قبیله‌ای افغانستان در آغاز قرن بیستم همچنان پابرجا بود، تا جایی که کاتب هزراه در کتاب *نژادنامه افغان* وقتی فهرست قبایل پشتون ساکن در افغانستان را جمع‌آوری کرده، تعداد آنها را بیش از ۱۳۰ ایل و قبیله با هزاران خان ذکر نموده است (کاتب، ۱۳۷۲، ص ۵۰).

سه دهه پیش *اولیویه رولا* افغانستان‌شناس فرانسوی تا نیمه اول قرن بیستم، یک‌سوم جمعیت افغانستان را تحت نفوذ فرهنگی و اجتماعی قبیله می‌دانست. او درباره کوچندگان این سرزمین می‌نویسد: افغانستان با دو میلیون تن (قریب شانزده درصد کل جمعیت) که به صورت ایلیاتی «بیابانگرد» زندگی می‌کنند، دارای مقام اول در جهان است (رولا، ۱۳۶۷، ص ۲۹-۳۰).

افغانستان دارای تجربه فراوانی از شورش قبایل پشتون است. استعمار انگلیس زمانی در این کشور نفوذ یافت که افغانستان در وضعیت ملوک‌الطوئافی قرار داشت. یکی از روش‌های کنترل قبایل پرداخت هزینه سالانه و ماهانه بود. شورش قبایل افغان بر ضد انگلیسی‌ها که در یک جنگ قریب دوازده هزار انگلیسی قتل‌عام شدند، به خاطر قطع پرداخت‌های سالانه به غزلی‌ها بود (یوانز، ۱۳۹۶، ص ۷۳).

انزواگرایی زیستی قبیله موجب گردیده است برخی مارکسیست‌ها از سنت خانه‌به‌دوشی قبایل با عنوان «فتودالیسم» یاد کنند (میتروپولسکی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۵). منظور از «فتودالیسم» خودمختاری و جداشدگی است. مورخ افغان، محمد غبار، کتاب *افغانستان در مسیر تاریخ* را تحت تأثیر همین ایده نگاشت. او به طور ضمنی از دو قرن اخیر افغانستان به دوره استیلای فتودالیسم قبیله‌ای یاد کرده است (غبار، ۱۳۶۸، ص ۶۴۳).

از منظر *رئول نارول* «قبیله یک فرهنگ کلی را می‌سازد تا یک فرهنگ فرعی را» (نارول، ۱۹۶۴، ص ۴).

به‌طور کلی قبیله از سه منظر ارزیابی می‌گردد:

۲-۳. قبیله و فرهنگ سیاسی

قبیله از طریق فرهنگ سیاسی نقش تعیین‌کننده‌ای در ساخت قدرت دارد. یکی از ماندگارترین میراث قبیله تولید فرهنگ سیاسی در عصر نوین است. فرهنگ سیاسی قبیله بازتاب‌دهنده قدرت متکی بر اطاعت و زور است. تأسیس دولت بر مبنای فرهنگ سیاسی قبیله و نظام غلبه با اجتماع سیاسی از طریق توافق جمعی در تعارض است. فرهنگ سیاسی قبیله فرهنگ سیاسی محدود است. از دیدگاه پاول (الموند و پاول، ۱۹۷۸، ص ۶۴).

در فرهنگ سیاسی محدود، امکان تغییراتی که نظام سیاسی آغاز کرده است وجود ندارد. فرهنگ سیاسی قبیله مانع گذار جامعه از وضعیت قومی و قبیله‌ای به ملت شدن است.

۳-۳. قبیله و شیوه تفکر

یکی از تفاوت‌های فرهنگی شیوه تفکر است. تجربه روزمره جهان از طریق تفکر ممکن می‌گردد. به باور هوسرل درک جهان تنها از یک راه ممکن نیست، بلکه پدیده‌های تجربی شناخت‌های جداگانه‌ای هستند که در ذهن هر فرد جداگانه تجلی می‌یابند و هر فرد از طریق جهان زیستی و فرهنگی خود آن را درک می‌کند (فیاض، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵).

از منظر لوی برول جامعه‌شناس فرانسوی و ارنست کاسیرر درک قبیله از هستی، یک فهم بدوی محسوب می‌شود. لوی برول ذهنیت اقوام ابتدایی را بر پایه پژوهش‌های انسان‌شناختی بررسی کرده و کوشیده است تا خصوصیات بارز این ذهنیت را بشناسد و تفاوتش را با ذهنیت منطقی - علمی دریابد.

تقسیم نظری کانت مبنای نظریه‌های جامعه‌شناسی اگوست کنت و نیز لوی برول است. نظریه لوی برول قطعاً با جوامع دینی و ادیان ابراهیمی سازگار نیست. مفهوم «عرفان» در ادیان ابراهیمی با «عرفان» در جوامع بدوی را تنها می‌توان مشترک لفظی شمرد؛ زیرا در ادیان ابراهیمی علم با عرفان هم‌منشین است. اما به موجب جزئیة نظریه برول درباره شیوه تفکر با اقوام و قبایلی که بعدها به اسلام پیوستند و از پیشینه فرهنگی خود جدا نشده‌اند سازگاری دارد. لوی برول برای ذهن دو نوع کارکرد ساختاری عرفانی و ساختار منطقی قایل گردید. کاسیرر نیز میان ذهنیت اسطوره‌ای و ذهنیت علمی تفاوت قائل گردیده است (موقن، ۱۳۸۹، ص ۱۸۱۷).

لوی برول در کتاب خود با عنوان *کارکردهای ذهنی در جوامع عقب‌مانده* می‌نویسد: اگر بیشتر ما محتوای بازنمایی‌های جمعی انسان‌های ابتدایی را مدنظر داشته باشیم، ذهنیت آنان را «عرفانی» می‌نامیم. اما اگر پیوندهای میان این بازنمایی‌ها یا روابطی که این بازنمایی‌ها میان پدیده‌ها برقرار می‌کنند مدنظرمان باشد ذهنیت آنان را «پیش‌منطقی» می‌خوانیم (همان، ص ۴۵).

باید تأکید کرد: ذهنیت شهودی - عرفانی یا پیش‌منطقی با عقل شهودی در ادیان ابراهیمی که ریشه در معرفت‌شناسی دین دارد، متفاوت است. همچنان‌که لوی برول نشان داده است، اندیشه «پیش‌منطقی یا عرفانی»

سرشتی جمعی دارد. اندیشه منطقی - علمی هم سرشتی اجتماعی دارد. وضعیت اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که فرد از حالت خودمحوری خیال‌بافانه به در آید تا بتواند به یک شخصیت مستقل مبدل شود (همان، ص ۴۷). برای خروج از عالم پیش‌منطقی و ارتباط با دیگر فرهنگ‌ها، هوسرل به «رابطه بین‌الاذهانی» اشاره کرده است (فیاض، ۱۳۸۹، ص ۱۳۵). رابطه بین‌الاذهانی از دو طریق عقلانیت و مدنیت قابلیت تحقق دارد.

براساس تحلیل عبدالمجید شرفی، نواحی میان افغانستان و پاکستان را که قبایل پشتون سکونت دارند تنها می‌توان از طریق مفهوم «بدویت»/ابن‌خلون توضیح داد. شرفی در این زمینه می‌نویسد: این قبایل از دسته بدویان کوچ‌نشین به‌شمار می‌روند که در شیوه زندگی خود، آداب و رسوم قاطع بادیه‌نشین را ادامه داده‌اند (شرفی، ۱۳۹۲، ص ۴۴۹). اکنون فرهنگ این قبایل از طریق حکومت طالبان تعیین‌کننده حیات اجتماعی افغان‌هاست. جلوگیری طالبان از بازگشایی مدارس دختران مقطع راهنمایی و دبیرستان و محدود کردن حضور زنان ریشه در قانون و عرف قبیله‌ای موسوم به «پشتونوالی» دارد.

۳-۴. قبیله و انحصارگرایی

از منظر حقوقی یک سرزمین به صورت مشاع، ملک تمام شهروندان محسوب می‌شود و مشارکت در مناصب دولتی حق هر شهروندی است. اما فرهنگ شفاهی قبیله، افغانستان را سرزمین موعود پشتون‌ها به حساب آورده و اعمال حق حاکمیت را انحصاراً در اختیار یک قوم قرار می‌دهد. از دیدگاه قوم‌گرایان پشتون، سیر طبیعی شکل‌گیری افغانستان براساس حق حاکمیت قوم پشتون است و تنها این قوم حق اعمال حاکمیت دارد (حق‌پناه و رحیمی، ۱۳۹۰، ص ۹۶). اما از منظر تاریخی و حقوقی نسبتی میان قوم پشتون و خراسان تاریخی وجود ندارد؛ زیرا کشوری که از سده نوزدهم به بعد به نام «افغانستان» خوانده شده، از دوره اسلامی تا اواسط قرن نوزدهم با نام رسمی «خراسان» خوانده می‌شد (فرهنگ، ۱۳۸۵، ص ۴۷-۴۸).

قبایل پشتون در کوه‌های سلیمان می‌زیستند و مهاجرت آنها به خراسان از قرن شانزدهم به بعد آغاز گردید (همان، ص ۶۹). کوچی‌ها [عشایر پشتون] اغلب دارای تابعیت پاکستانی‌اند، اما آنها به خاطر قومیت‌شان تحت حمایت دولت‌های افغانستان قرار داشته‌اند. آنها از پیشاور تا دامنه‌ها و ارتفاعات هندوکش به صورت «مالچر» مهاجرت فصلی داشته و اغلب با یکجانشینان تاجیک و هزاره درگیری داشته‌اند. منازعه کوچی‌های مالچر با بومیان مناطق مرکزی افغانستان را باید در ردیف بزرگ‌ترین منازعات بر سر قلمرو به حساب آورد (ابواحسان، ۱۳۷۷)؛ منازعه‌ای که به شکل ادعای ارضی است و همچنان از معضلات کنونی جامعه افغانستان محسوب می‌شود.

۳-۵. متغیر قومیت

افغانستان دارای صورت‌بندی قومی است و قومیت یکی از بسترهای اصلی تولید بحران و در نتیجه ایجاد شکاف‌های اجتماعی و نظم‌ناپذیری سیاسی است. در جوامع چند قومی، عوامل تحمیل فرهنگ و زبان قوم حاکم بر

اقوام دیگر و رقابت نخبگان بیش از دیگر عوامل، به نابرابری سیاسی و اجتماعی دامن زده و در نتیجه موجب شکاف و منازعات قومی و نظم‌ناپذیری گردیده است (سجادی، ۱۳۸۰، ص ۳۸). در این جوامع نخبگان برای انتخاب شدن تمایلات قوم‌گرایانه را به شکل آشکاری بر زبان می‌آورند. آنها با طرح تفاوت‌ها به تثبیت نقش خود می‌پردازند (گودرزی، ۱۳۸۵، ص ۱۷۲).

دو قرن اخیر دولت در افغانستان با کنترل منابع قدرت سیاسی، منابع مادی (ثروت)، منابع انسانی و کنترل عقاید (مذهب) مهم‌ترین عامل نابرابری‌ها و شکاف‌های قومی بوده است. از دولت انتظار می‌رود که در جایگاه داور، ارزش‌ها را برابر توزیع نماید، اما سازمان حکومت در افغانستان با تفکیک اجتماعی جامعه افغانستان به «خودی» و «غیرخودی» به رابطه نابرابر میان اقوام دست زده است.

به قول گینز، دولت - ملت مدرن اقتداری است که قدرت سیاسی آن را تأسیس می‌کند و حقوق ممتاز آن [عادلان] در درون قلمرو مرزهای دموکراتیک پذیرفته می‌شود. دولت - ملت مدرن واجد توانایی تضمین این مطالبات با قدرت نظامی است (بارکر، ۱۳۹۱، ص ۳۴۵).

اما قدرت در افغانستان برای منافع یک قوم استخدام شده است. اولین پایه‌گذار چنین سیاستی عبدالرحمان خان بود. او در اواخر قرن نوزدهم برای پایان بخشیدن به رقابت‌های درون‌قبیله‌ای، نوعی رقابت قومی و مذهبی ایجاد کرد تا بلکه بتواند از این طریق اختلافات درونی قبایل پشتون را حل نماید (فرهنگ، ۱۳۸۵، ص ۴۴۵).

تاریخ افغانستان تاریخ بازی قبایل پرتعداد پشتون است و اقوام غیرپشتون همواره در حاشیه قدرت سیاسی قرار داشته‌اند. تا پیش از خروج اتحاد شوروی (سابق)، افغانستان فاقد منازعات فعال قومی بود. اما پس از خروج اتحاد شوروی و سقوط دولت بازمانده از عصر تجاوز، کابل به تصرف نیروهای جهادی فارسی‌زبان تاجیک‌تبار درآمد؛ رویدادی که به «تغییر ساختار قدرت قومی و قبیله‌ای» تعبیر گردید و تعارضات قومی را از وضعیت نهفته به شکل فعال درآورد؛ زیرا احزاب سیاسی در افغانستان که پس از هجوم اتحاد شوروی پدید آمدند و اسلام را معیار اندیشه خود معرفی کردند، بیشتر براساس علایق قومی حزب تشکیل دادند. در این زمینه گفته شده است:

احزاب سیاسی و جهادی در افغانستان با تأثیرپذیری از الگوی سنتی و ساختار اجتماعی، در شبکه‌های قومی و روابط خویشاوندی جامعه محصور مانده و دانش سیاسی نخبگان سیاسی احزاب و در نتیجه جهت‌گیری و روش‌های سیاسی آنان براساس آداب، رفتار و نگرش قومی شکل گرفته است و در نهایت قومیت در رقابت سیاسی و سهم‌گیری در حاکمیت مرکزی نقش تعیین‌کننده‌ای یافته است (پویگ، ۱۳۷۰، ص ۳۴۵).

از درون جنگ‌های داخلی - قومی افغانستان در دهه نود میلادی در قرن بیستم و همچنین با فروپاشی دولت/شرف غنی در ماه‌های اخیر، تنها پشتون‌ها به‌عنوان فاتحان جدید سر برآوردند و یکبار دیگر تجربه تلخ به حاشیه رانده شدن اقوام غیرپشتون تکرار گردید و همچنان نابرابری به‌عنوان عامل تهدیدکننده نظم و امنیت در ساخت قدرت قبیله‌ای طالبان حفظ گردید.

۴. تبعیض فرهنگی

یکی از عوامل بی‌ثباتی و نظم‌ناپذیری سیاسی، تبعیض فرهنگی و تحمیل هویت زبانی یک قوم بر اقوام دیگر است. در یک قرن اخیر، قوم پشتون از یک هویت شناور در میانه هویت فارسی - ایرانی و هویت شبه‌قاره‌ای به هویت جدیدی دست یافته است. این هویت جدید که سعی در تاریخ‌سازی پیشینی (در استناد سرزمینی) دارد و بر پایه برتری‌جویی قومی بنا شده، رفتار تبعیض‌آمیز حقوقی - فرهنگی را در برابر اقوام دیگر در پیش گرفته و در وضعیت «رادیکال» (اصلاح‌طلبانه) کوشیده است از گسست‌های اقلیت‌های دیگر به نفع خود بهره‌برداری نماید.

یکی از این اقدامات تغییر هویت فرهنگی و تاریخی است. سیاست تحمیل فرهنگی ابتدا با تغییر نام «خراسان» و تبدیل آن به «افغانستان» آغاز گردید (دولت‌آبادی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۵). این سیاست تنها به تغییر نام کشور منحصر نماند، دولت از طریق وضع قوانین جدید و اجرای نظام‌مند و استخدام نظریه‌های قوم‌گرایانه کوشید تا رابطه فرهنگی افغانستان را با گذشته تاریخی و تمدنی‌اش قطع نماید.

فرایند تحمیل هویت فرهنگی را می‌توان در دو مرحله ارزیابی کرد:

۴-۱. سیاست تغییر زبان

سیاست «تغییر زبان» یکی از بنیادی‌ترین رهیافت‌های تغییر هویتی محسوب می‌شود. تلاش برای جاگزینی زبانی در آغاز قرن بیستم توسط نوگرایان افغان پیشنهاد گردید. محمود طرزی که اندیشه‌هایش بر *امان‌الله خان* تأثیر داشت کوشید تا زبان پشتون را که تا آن هنگام زیرسایه زبان فارسی قرار داشت، به‌عنوان زبان اصلی جایگزین فارسی سازد. او در یکی از شماره‌های *سراج الاخبار* می‌نویسد:

ما را ملت افغان و خاک پاک عزیزمان را «افغانستان» می‌گویند؛ چنان‌که عادات، اطوار و اخلاق مخصوص داریم، زبان مخصوصی را نیز مالک می‌باشیم که آن را زبان «افغان» می‌گویند. این زبان را مانند حرز جان باید محافظت کنیم، در ترقی و اصلاح آن باید کوشش ورزیم. تنها مردمان افغانی‌زبان، بلکه افراد اقوام افغانستان را واجب است زبان افغانی وطنی ملتی خود را یاد بگیرند. در مکتب‌ها [مدارس] مهم‌ترین آموزش‌ها باید تحصیل زبان افغانی [پشتو] باشد (شفایی، ۱۳۹۶، ص ۷۳).

در زمان *ظاهرشاه* سیاست تغییر زبان به شدت دنبال گردید. برای آموزش زبان پشتو تلاش‌های گسترده‌ای انجام گرفت. اما پس از فعالیت‌های آموزشی، بسیاری از پشتون‌ها نتوانستند آن را یاد بگیرند. از این‌رو زبان فارسی در کنار پشتو به‌عنوان زبان رسمی قرار گرفت (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۳۳)؛ زیرا قریب ۸۰ درصد ساکنان افغانستان از اقوام گوناگون با زبان فارسی تکلم می‌کردند. بدین‌روی حذف این زبان از همان ابتدا با ناکامی مواجه گردید (همان). اما سیاست فارسی‌زدایی موجب دوگانگی عمیق زبانی گردید و دو هویت فرهنگی را در تعارض با یکدیگر قرار داد.

۴-۲. ساخت ملت بر پایه تغییر هویتی

محمود طرزی به عنوان مرجع فکری و قومی افغان‌ها، به دولت افغانستان پیشنهاد کرد تا از طریق تحمیل هویت پشتون‌ها بر دیگر اقوام، ملت را بر هسته قومی - فرهنگی پشتون‌ها بنا نماید. تلاش طرزی برای تأسیس یک دولت و دوام آن، بر پایه قوم پشتون است (طرزی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۳). افرادی مانند حبیبی تلاش نمودند از طریق دستبرد زدن به تاریخ باستان، پذیرش زبان و هویت قوم پشتون را تسهیل نمایند.

عبدالاحی حبیبی، نویسنده افغان، درباره پیشینه زبان فارسی ادعای نادرستی مطرح نموده و ادعا کرده است: زبان دری متأثر از عربی نیست، بلکه زبانی قدیمی است، و حتی احتمال اخذ زبان دری در عصر کوشانی از زبان پشتون را مطرح نموده و محل آن را برخی نواحی هندوکش می‌داند (حبیبی، ۱۳۶۷، ص ۷۴۲). او در جای دیگری ریشه‌های زبان پشتو را به نواحی غور نسبت می‌دهد (همان).

ادعای حبیبی نشان می‌دهد اقوامی که بعدها وارد خراسان شدند (مانند پشتون‌ها) از بین رهیافت‌های دینی، فلسفی، هنری، عقل و احساس باطنی، تنها با دین نسبت برقرار نمودند؛ اما از درک روح تمدن و تفکر اسلامی - خراسانی عاجز ماندند. به‌طور کلی سیاست تحمیل فرهنگی در جایی که هویت فارسی در برابر هجوم اقوام آسیای میانه و حتی اعراب مسلمان مقاومت نموده، نه‌تنها سودی نداشته، بلکه نتیجه‌ای معکوس داده است. تبعیض فرهنگی نه‌تنها موجب شکاف گسترده قومی گردید، بلکه به هویت شناور قوم پشتون که می‌کوشید در میانه هویت فارسی - ایرانی و هویت شبه‌قاره‌ای، اصالتی در خراسان و تاریخ گذشته ایران بیابد، صدمه وارد کرد. فرهنگ و زبان فارسی دارای پیشینه نظام «ژئوکالچر» (جغرافیای فرهنگی) است. منظور از «ژئوکالچر» حضور الگوی جهانی از فرهنگ ایران تاریخی در تاریخ اسلام و حوزه‌های گوناگون سیاسی - علمی است که به‌مثابه مرجع فکری و فرهنگی پذیرفته شده بود. فرهنگ و تمدنی که در خراسان به نوعی نظام سیاسی - فرهنگی تبدیل شده بود، عناصر این فرهنگ الگوی مسلط فکری و فرهنگی و سیاسی محسوب می‌شد (غریباق زندی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۰).

۵. فرقه‌گرایی مذهبی و نظم‌ناپذیری

یکی از منابع نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان ظهور ایدئولوژی‌های مذهبی و فرقه‌ای است. مطالعات تطبیقی در تاریخ اسلام، فرقه‌های اسلامی را با تکیه بر ویژگی‌های سه‌گانه ایجاد جدال‌های اصلاح‌طلبانه (هویتی - الهیاتی، عقلانی - اجتهادی، و معرفتی - آفاق‌گرا) مورد شناسایی و سنجش قرار می‌دهد. ایجاد جدال‌های چپ‌گرایانه هویتی - الهیاتی اشعری‌گری، سلفی‌گری / بن‌تیمیه، و وهابی‌گری محمدبن عبدالوهاب به رویکرد فکری و اعتقادی / احمد حنبلی ارجاع داده شده است (پاکتچی، ۱۳۹۰، ص ۷۰).

برخی از شاخه‌های رادیکال فرقه‌های جدال‌گرا با مشخصه «جدال هویتی - الهیاتی» اختلاف فرقه‌های اسلامی را از موضوع امامت و خلافت به موضوع توحید انتقال داده و میان فرقه‌های اسلامی مرزهای هویتی در حد

شرک و کفر تعیین کرده‌اند. این نوع مذاهب به تعبیر جان اسپوزیتو، «دینامیسم‌های تاریخی غالباً عامل جدال بوده و تمدن‌ها را در وضعیت رقابت با یکدیگر قرار داده و گاه باعث شده‌اند که آنها را بر سر قدرت، سرزمین و نفوذ معنوی به جنگ‌های خونبار بکشانند (اسپوزیتو، ۱۴۰۰، ص ۴۶).

بیشتر فرقه‌های مذهبی که از طریق احمدبن حنبل و احمدبن تیمیه و ابوالحسن اشعری تغذیه می‌شوند دچار جدال با محیط فرهنگی و علمی‌اند.

یکی دیگر از رویکردهای مذهبی «رہیافت عقلانی - اجتهادی» است. مذاهبی مانند شیعه امامی و معتزله تاریخی و نومعتزله با ویژگی عقل‌گرایی، اجتهادمحوری، جبرستیزی و عدالت‌خواهی در این رہیافت جای دارند (میرخلیلی، ۱۳۹۳، ص ۳۱-۶۷).

سومین رہیافت فرقه‌ای در تاریخ اسلام فرقه‌هایی با ویژگی «معرفتی - آفاق‌گرا» است. تنها گروه متعلق به این دسته فرقه‌های صوفیانه است. از منظر صوفیان، ادیان و مذاهب جلوه‌هایی از یک حقیقت هستند و دارای منشأ واحدند. تصوف مذهب خاصی را به رسمیت نمی‌شناسد (نیکلسون، ۱۳۵۷، ص ۷۳).

بیشتر فرقه‌ها و مذاهبی که در افغانستان ظهور کرده‌اند متعلق به رہیافت جدال‌های «هویتی - الهیاتی» بوده‌اند. افغانستان در تاریخ معاصر دارای تجربه ظهور انواع هویت متعارض فرقه‌ای برای تأمین منافع گروه‌های قومی و احزاب سیاسی و نظامی بوده است.

۵-۱. مذهب فقهی حنفی

از دیدگاه اقبال لاهوری مذهب حنفی ظرفیت تعامل با تجدد را دارد (جبرئیلی، ۱۳۹۱، ص ۸۰-۸۱). مذهب ابوحنیفه به علت رویکرد اجتهادی همواره مورد نکوهش و توبیخ سلفی‌ها بوده است (خطیب، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۴۳۷-۴۳۸)؛ گرچه بیشتر پژوهشگران افغان در کنار عنصر قومی و قبیله‌ای، از اسلام حنفی به‌مثابه «بازار اصلی تثبیت قدرت شاهان» یاد کرده‌اند (سجادی، ۱۳۸۰، ص ۱۰۹). اما این مذهب در افغانستان بدون پذیرش اندیشه جدید و بدون هیچ بازنگری فکری و اعتقادی در بستر فکری سنتی خود باقی مانده است.

در دهه ۱۸۳۰، یعنی دو قرن پیش، سه مدرسه در کابل وجود داشت که علوم تقلیدی - سنتی را آموزش می‌دادند و هیچ برنامه‌ای برای کنار نهادن نظام سیستم قدیمی وجود نداشت. جزمیت ناشی از آموزه‌ها و پیش‌فرض‌های تقلیدی مانع شکل‌گیری جدال علمی با علوم جدید می‌گردید. هرگونه بازنگری درباره روایات تاریخ اسلام با تهمت بدعت و ارتداد همراه بود. نه تنها قرآن، بلکه در کنار آن، تمام آنچه را در متن‌های روایی و دستورات بزرگان دینی آورده شده بود بی‌چون و چرا پذیرفته می‌شد و غیرقابل نقد بود (گریگوریان، ۱۳۸۸، ص ۹۸).

از مهم‌ترین اقدامات سنت‌گرایان پیرو فقه حنفی در ائتلاف با صوفیان «نقشبندیه» ناکام گذاشتن طرح «ملت - دولت» سازی امان‌الله‌خان بود (نوبد، ۱۳۸۸، ص ۴۴).

۲-۵. ایدئولوژی اخوانی

«اخوانی‌ها» از بازیگران اصلی صحنه سیاسی و نظامی افغانستان به حساب می‌آیند. نفوذ و حضور اندیشه اخوان‌المسلمین در افغانستان با نام دو تن از دانش‌آموختگان دانشگاه *الازهر*، *غلام‌محمد نیازی* و *برهان‌الدین ربانی* پیوند خورده است. *برهان‌الدین ربانی* اندیشه «بنیادگرایی» را از اخوان‌المسلمین مصر فراگرفت و با بازگشت او در سال ۱۹۶۰ دانشکده «شرعیات» کابل را محل انتشار اندیشه «اخوانی» قرار داد (عظیمی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۷). یکی از اعضای فعال حلقه اخوانی، *گلبدین حکمتیار* (جنگ‌سالار جنگ‌های داخلی در دهه نود میلادی) است. حکمتیار علت گرایش و جذب خود به اندیشه سید قطب، سید محمد قطب و مودودی را که از ایران وارد افغانستان می‌شد، هدف مقدس آنها می‌داند (طنین، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶). جنگ‌های داخلی میان دو جریان اخوانی ربانی - حکمتیار را باید از عوامل نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان برشمرد.

۳-۵. ایدئولوژی فرقه‌ای طالبان

یکی از ایدئولوژی‌های فرقه‌ای که مانع اصلی نظم‌پذیری سیاسی در افغانستان به‌شمار می‌رود فرقه «طالبان» است. ایدئولوژی مذهبی طالبان ریشه در جریان فرقه‌ای موسوم به «دیوبندیه» دارد. «دیوبندیه» را می‌توان مادر جریان‌های تروریستی «سپاه صحابه»، «طالبان»، و «لشکر طیبه» به حساب آورد. از فرقه مزبور در هند به‌عنوان «سلفیان شبه‌قاره» یاد می‌شود. «دیوبندیه» منسوب به محلی در استان اوتارپرادش هند تحت تأثیر اندیشه‌های *شاه‌ولی‌الله دهلوی* در سال ۱۸۵۷ تأسیس گردید (روا، ۱۳۶۷، ص ۱۵).

شاه‌ولی‌الله دهلوی (م ۱۱۷۶ق) در سفر حجاز با اندیشه‌های *ابن تیمیه* و *ابن قیم* آشنا گردید و پس از بازگشت به هند، به ترویج اندیشه‌های سلفی پرداخت (عفانی، بی‌تا، ج ۶ ص ۸۵۶). تعالیم دیوبندیه را می‌توان در بیشتر گروه‌های تروریستی شبه‌قاره هند، از قبیل «سپاه صحابه» و شاخه نظامی آن «لشکر جهنگوی» و «طالبان» مشاهده کرد (علیزاده، ۱۳۸۹، ص ۱۰۱).

امان‌الله خان برای نوسازی، مانع از نفوذ اندیشه دیوبندیه در افغانستان گردید. در زمان وی مرکز مذهبی «دارالعلوم عربیه» کابل تأسیس گردید (بی‌مؤلف، ۱۳۲۸، ص ۱۶۸). در این باره *اولویه روا* می‌گوید: علی‌رغم کوشش‌های معمول از سوی امیرهای افغانی در افغانستان، هرگز مدرسه‌ای با وسعت و عظمت بسیار پا به عرصه وجود نگذاشته است، از مدرسه علوم دینی *سطنتی امیر عبدالرحمان خان* گرفته تا «دارالعلوم عربیه» که در سال ۱۹۴۰ افتتاح شد. با استعدادترین عالمان افغانی به هند، به‌ویژه مدرسه بزرگ «دیوبندیه» می‌رفتند. پس از جدایی هند و پاکستان، پیشاور به صورت مرکز تحصیلات عالی علمای سنت‌گرا درآمد (روا، ۱۳۶۷، ص ۷۵-۷۶).

افغانستان فاقد مرکزیت فتوایی است و مدارس دینی و مذهبی افغانستان شعبه‌ای از حوزه‌های علمی کشورهای همجوار به حساب می‌آید (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ص ۵۶۳). طالبان در مدارس دیوبندی پاکستان آموزش داده

می‌شوند. اندیشه سیاسی - کلامی طالبان مبتنی بر تأسیس امارت و خلافت بر مبنای تغلب است. در اندیشه طالبان «مردم‌سالاری دینی» مبنای شرعی ندارد.

۵-۴. ایدئولوژی وهابی - سلفی

افغانستان در دو دهه اخیر محل رقابت طالبان وابسته به مکتب دیوبندی و ایدئولوژی‌های سلفی - وهابی بوده است. محل نفوذ دیوبندیه مردم پشتوزبان جنوب افغانستان، و محل نفوذ گرایش سلفی - وهابی مردم فارسی‌زبان شمال شرق و شمال غرب افغانستان است. وهابی‌های سلفی با زیرسؤال بردن اعتقادات اهل سنت و تصرف در آثار روایی اهل سنت جریانی ناسازگار با محیط و پیرامون جهانی آفریده‌اند.

جغرافیای افغانستان را تا پیش از به قدرت رسیدن دوباره طالبان در تابستان ۱۴۰۰ باید بزرگ‌ترین کانون جبهه سلفی - وهابی در آسیای میانه برشمرد. بیشتر دارالعلوم‌ها، مراکز آموزشی، مدارس ابتدایی، مساجد، دانشکده‌های فقه دانشگاه‌های دولتی، و برخی دانشگاه‌های خصوصی در اختیار شبکه به‌هم پیوسته وهابی - سلفی قرار داشت. گسترش شبکه تروریستی سلفی - تکفیری «داعش» موجب گردید تا دولت افغانستان و کشورهای منطقه به تجدید قدرت طالبان اقدام نمایند. درواقع یکی از عوامل قدرت‌گیری مجدد طالبان را باید حضور گروه‌های تکفیری - سلفی دانست. از این منظر می‌توان جریان سلفی را یکی از علل مشروعیت یافتن طالبان در منطقه دانست؛ روندی که به قدرت‌گیری مجدد طالبان منجر گردید.

با از هم پاشیده شدن دولت افغانستان نوعی بی‌نظمی جدیدی در این کشور حاکم گردید.

۶. افغانستان و ژئوپلیتیک بحران

یکی از عوامل نظم‌ناپذیری سیاسی در افغانستان موقعیت جغرافیایی این کشور است. افغانستان در عصر استعمار انگلیس و در یک بستر چالش‌برانگیز و در یک موقعیت منازعه‌آفرین خلق گردید. این کشور با حاکم شدن هر نوع نظم جدید بین‌المللی، دچار بی‌ثباتی، تحت تأثیر موقعیت ژئوپلیتیکی و تغییر جایگاه در نظام بین‌الملل گردیده است (حق‌پناه و رحیمی، ۱۳۹۰، ص ۷۰).

وضعیت ملوک‌الطوایفی افغانستان به انگلیسی‌ها این امکان را بخشید که افغانستان را تحت‌الحمايه خود درآورند. انگلیس ابتدا در جهت تحکیم جایگاه استعماری خود، به دخالت در امور داخلی و معادلات قدرت در افغانستان پرداخت. برای نفوذ در افغانستان، راه دوستی و همکاری با زمینداران و رؤسای قبایل را در پیش گرفت. استعمار با حمایت نظامی و پشتیبانی مالی از فئودال‌های محلی و قبیله‌ای از آنها به‌عنوان ابزار نفوذ استفاده کرد. نحوه اداره قبایل توسط انگلیسی‌ها به این صورت بود که آنها قبایل را به دو منطقه «Settled» و «Tribal area»، یعنی منطقه تحت کنترل دولت و منطقه تحت مدیریت خان‌ها تقسیم کرده

بودند. اکنون نیز این نحوه اداره برای کنترل قبایل در چارچوب سیاست اداری پاکستان اعمال می‌شود (ورسجی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۱).

انگلیسی‌ها قبایل پراکنده افغان را به صورت دو عامل و در اواخر قرن نوزدهم با دست‌نشاندهی امیر عبدالرحمان خان، افغانستان را به صورت «دوژور» (قانونی) در سطح یک دولت در نظر گرفتند (آریانفر، ۲۰۱۶، ص ۱۷). اما چرا انگلیسی‌ها از قبایل پراکنده افغان یک دولت ساختند؟ آنها اولین استعمارگرانی بودند که از طریق هند وارد این کشور شدند. انگلستان در زمان سلطنت ملکه الیزابت به تأسیس «سازمان تجارتی ماوراء بحار» روی آورد. در سال ۱۶۰۰م «کمپانی هند شرقی» را تأسیس نمود (پیو، ۱۳۵۹، ص ۱۱). در سال‌های ۱۷۶۳م از طریق تأسیس بندر تجاری بمبئی بر هند نفوذ یافت. در این زمان دولت صفویه در اثر شورش غلزایی‌های قندهار سقوط کرده بود (همان، ص ۱۲).

افغانستان به صورت ملوک‌الطوایفی اداره می‌شد. حاکمان محلی افغان تا دوره امیر دوست محمدخان و پیش از عهدنامه پاریس خود را تابع دولت قاجار می‌دانستند. اما ضعف و ناتوانی حاکمان قاجار و استمرار وضعیت ملوک‌الطوایفی موجب گردید تا «کمپانی هند شرقی» افغانستان را به محل بازی بزرگ استعماری خود تبدیل سازد. انگلیسی‌ها سران قبایل افغان در دو سوی مرز با پاکستان کنونی را به صورت جیره‌خوار خود درآوردند و مانع هجوم آنها به سمت هند شدند (فلاشمن، ۱۳۶۳، ص ۴۵). سپس به منظور جلوگیری از هجوم روس‌ها به سمت جنوب، یک دولت حایل ایجاد کردند.

انگلیسی‌ها اولین استعمارگرانی بودند که از حکومت‌های تجزیه‌شده خراسان در برابر روس‌ها یک دولت مانع آفرینند و این همان عنوانی است که از آن به عنوان «بازی بزرگ» یاد شده است (ورسجی، ۱۳۸۱، ص ۳۲). انگلیسی‌ها افغانستان را به یک کانون بحرانی تبدیل کردند. آنها در بنای افغانستان از سیاست «ایجاد تفرقه» استفاده کردند. در توضیح چنین سیاستی، کارل مارکس به دنبال شورش هندی‌ها، در مقاله‌ای که در ۱۸۵۷م انتشار یافت، به این موضوع پرداخته که انگلیسی‌ها همانند رومی‌های پیش از خود، سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» را برای سلطه در هند به کار گرفته بودند که بنا بر آن ایجاد خصومت میان نژادها، قبایل، کاست‌ها، مرام‌ها و حاکمان، اصل حیاتی برتری برتانیای شمرده می‌شد (اندرسون، ۱۳۹۴، ص ۷۰).

از منظر ژئوپلیتیکی افغانستان دارای سه بحران مزمن تاریخی بوده که این بحران‌ها فرصت ثبات و پایداری را از این کشور سلب نموده است.

۶-۱. ترکیب ناموزون فرهنگی و هویتی

انگلیسی‌ها در آغاز مناطق پشتون‌نشین در پاکستان کنونی را در اختیار داشتند. بلافاصله پس از تأسیس دولت دست‌نشانده عبدالرحمان خان، طی عهدنامه‌ای موسوم به «دیورند» این مناطق را برای همیشه از تحت حاکمیت

افغان‌ها خارج کردند. انگلیسی‌ها هرات، بادغیس، فاریاب و فراه را که از قاجارها به زور ستانده بودند، در اختیار حاکم کابل قرار دادند. پدیدار شدن افغانستان در دوگانگی زبانی و فرهنگی، درحالی که دولت‌های عمدتاً پشتون با ساکنان اکثرأ فارسی‌زبان رابطه نابرابر و تبعیض‌آمیزی داشتند، افغانستان را از دستیابی به دولت - ملت دور ساخت.

۶.۲. جدال منطقه‌ای

یکی از مهم‌ترین جدال‌های منطقه‌ای در غرب آسیا که نقش اساسی در ایجاد بحران‌ها در این ناحیه دارد، ادعای ارضی افغان‌ها نسبت به مناطق قبایلی پاکستان است. رهایی پشتونستان به بخشی از آرمان‌های حاکمان تبدیل گردیده و آنها این هدف را دنبال کرده‌اند که افغانستان زمانی یک کشور خواهد شد که پشتونستان پاکستان دوباره به افغانستان برگردد. به‌طور کلی آرمان‌گرایی افغان به دنبال آن است که افغانستان زمانی تبدیل به یک دولت - ملت تبدیل خواهد شد که ۳۵ میلیون پشتون دو سوی مرز افغانستان و پاکستان به هم وصل شده، یک کشور واحد را به وجود آورند (پورقدیری، در: www.css.ir).

از این منظر افغانستان در ناحیه بحرانی ادعای ارضی نسبت به پاکستان قرار دارد؛ جایی که از منظر جغرافیای سیاسی ناحیه‌ای دارای بحران دائمی و شدید توصیف شده است (کاویانی‌راد، ۱۳۸۹، ص ۶۴). از منظر تحلیل تاریخی، ادعای ارضی افغان‌ها نسبت به پاکستان، موجب گرایش و وابستگی افغان‌ها به اتحاد شوروی (سابق) گردید و سرانجام زمینه‌های اشغال این کشور توسط شوروی را فراهم ساخت.

یکی از بازیگران قومی در افغانستان در گرایش به اتحاد شوروی *داودخان* بود. او نخست‌وزیر و پسرعموی *ظاهرشاه* و پدر معنوی قوم‌گرایان پشتون محسوب می‌شود. *داودخان* علایق خود را در باب قومیت، با گشودن باب اختلاف با پاکستان نشان داد. وی خواهان الحاق و یا خودمختاری پشتونستان پاکستان گردید. بحران شدیدی که میان دو کشور آغاز گردید بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۳ به اوج رسید. *داودخان* به خاطر الحاق پشتونستان به افغانستان، سیاست حمایت از بلوک سوسیالیسم را دنبال نمود؛ سیاستی که منجر به نفوذ شوروی در افغانستان گردید. به باور *اولویه روا* اتحاد شوروی دو نهاد ارتش و دستگاه‌های اداری افغانستان را به صورت هسته مرکزی نفوذ خود درآورد و باید دوران نخست‌وزیری *داودخان* را بستر عبور و نفوذ شوروی‌ها به افغانستان دانست (رِوا، ۱۳۶۷، ص ۵۰). از این نظر می‌توان به این نتیجه دست یافت که افغانستان قربانی سیاست ادعای ارضی نسبت به پاکستان شده و حتی این سیاست زمینه‌های اشغال این کشور توسط شوروی را فراهم آورده است.

۶.۳. قدرت‌های فرامنطقه‌ای

موقعیت افغانستان با هرگونه جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل تغییر یافته است. افغانستان در بازی بزرگ میان روس و انگلیس به صورت یک دولت حایل (Buffer state) درآمد (ورسجی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۸). این کشور در تاریخ معاصر، چندین بار توسط انگلیسی‌ها در قرن نوزدهم، روس‌ها در ۱۹۷۹ و امریکایی‌ها در ۲۰۰۱ اشغال گردید. اشغال

افغانستان توسط قدرت‌های خارجی و ایجاد جنگ علاوه بر اینکه این کشور را به ویرانه‌ای تبدیل کرد، زمینه‌ها و فرصت‌های بزرگی را از این کشور سلب نمود.

اما یکی از مهم‌ترین نتایج این جنگ‌ها علاوه بر تخریب، تجدید روحیه سلحشوری و قومی بود که موجب پایداری سنت‌های قبیله‌ای گردید. در واقع، پس از پایان هر جنگی از درون فاجعه تخریب، تنها نیروهای سنتی بودند که فاتحانه سر برمی‌آوردند (نویس، ۱۳۸۸، ص ۱۷۸). افزایش نقش رهبری سنت‌گرایان در جهاد موجب گردید تا همبستگی آنها با گروه‌های قبایلی بیشتر تقویت گردد؛ چنان‌که در نواحی قبایلی پشتون و ناحیه قبایلی هند تحت سلطه انگلیس و سرحد، دسته‌های کوچک مقاومت تحت رهبری علمای محلی که در عمل به رهبران سیاسی و روحانی جامعه ارتقا یافته بودند، تشکیل گردید.

علما تا سال ۱۸۸۰ که مصادف با اتمام جنگ دوم افغان و انگلیس بود، به بخش بزرگ و قدرتمندی که زمامداران افغان از آنها حساب می‌بردند، تبدیل شده بودند. اگر آنها خود را شاه نمی‌خواندند به خاطر نجابتشان بود. بجز عبدالرحمان خان که علما را به گروهی تحت اراده خود تبدیل کرده بود، پادشاهان و امیران افغان برای حفظ قدرتشان برای بقای سلطنت و قدرت در پی تجدید رضایت دائمی عالمان پرنفوذ دینی بودند (همان).

پس از پایان هر اشغالی تنها نیروهای سنتی فاتحانه از آن سر برمی‌آوردند؛ نیروهایی که فعالانه مانع نوسازی شده‌اند.

نتیجه‌گیری

افغانستان از منظر جامعه‌شناسی تاریخی، تحت تأثیر نفوذ و مرجعیت سنت‌های قومی و قبیله‌ای وارد مرحله «دولت - ملت» سازی از طریق نظم‌پذیری سیاسی نشده است. ساخت دولت - ملت در افغانستان را باید طرحی ناتمام به حساب آورد. ساختار قومی و مذهبی افغانستان با خصلت قبیله‌ای در کنار عوامل ژئوپلیتیکی مانع‌گذار این کشور از مرحله قوم‌گرایانه به دولت و ملت فراقومی و قبیله‌ای گردیده است. سنت‌های قومی و قبیله‌ای و استیلای فرهنگ سیاسی انحصارگرایانه موجب گردیده است تا جامعه افغانستان به‌عنوان جامعه نظم‌ناپذیر در غرب آسیا شناخته شود. این در حالی است که نظم‌پذیری و نهادسازی نیاز حقیقی این کشور برای کنترل بحران‌ها و آشوب‌ها به شکل جنگ‌های داخلی محسوب می‌شود. عوامل و موانع نظم‌ناپذیری سیاسی، نوسازی و نهادپذیری را در یک دوراهی تناقض‌آمیز نگه داشته است و اجازه‌گذار از هویت‌های قومی و قبیله‌ای را نمی‌دهد.

منابع

- آریانفر، عزیز، ۲۰۱۶، *ریشه‌های ناکامی و به بن بست رسیدن پروژه‌های ملت‌سازی و دولت‌سازی در افغانستان*، آلمان، کاوه.
- آل‌غفور، سیدمحمدتقی، ۱۳۷۵، «نقش فرهنگ در ساختار سیاسی ایران معاصر»، *نقد و نظر*، سال دوم، ش ۴ و ۳، ص ۱۱۲-۱۳۷.
- ابواحسان، محمد، ۱۳۷۷، «نیم‌رخ از: سیاست تصرف زمین و برتری طلبی قومی در افغانستان»، *سراج*، ش ۱۵، ص ۱۸۳-۲۲۷.
- احمدی، حمید، ۱۳۷۹، *قوم و قوم‌گرایی در ایران*، تهران، نشر نی.
- اسپوزیتو، جان، وال جان، ۱۴۰۰، *جنبش‌های اسلامی معاصر*، ترجمه شجاع احمدوند، تهران، نشر نی.
- اسمیت، آنتونی، ۱۳۷۷، «منابع قومی ناسیونالیسم»، *مطالعات راهبردی*، پیش شماره بهار، ص ۱۸۳-۲۰۶.
- امیری، علی، ۱۳۹۱، *خواب خرد*، کابل، امیری.
- اندرسون، کوین ب، ۱۳۹۴، *مارکس در باب جوامع پیرامونی، قومیت ناسیونالیسم و جوامع غیرغربی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، ژرف.
- بارکر، کریس، ۱۳۹۱، *مطالعات فرهنگی*، ترجمه مهدی فرجی و نفیسه محمدی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بشپریه، حسین، ۱۳۷۷، *عقل در سیاست*، تهران، نگاه معاصر.
- بیرو، آلن، ۱۳۷۵، *فرهنگ علوم اجتماعی*، ترجمه باقر ساروخانی، تهران، کیهان.
- بی‌مؤلف، ۱۳۲۸، *راهنمای افغانستان*، کابل، مطبوعه عمومی.
- پاکتچی، احمد، ۱۳۹۰، *بنیادگرایی و سلفی‌ها*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- پورقدیری، آری، *قومیت‌گرایی و تأثیر منفی آن*، در: W.W.W.CSS.I.
- پویگ، ژان ژوس، ۱۳۷۰، «روابط گروه‌های نژادی در افغانستان»، در: *مجموعه مقالات دومین سمینار افغانستان*، تهران، دفتر مطالعات وزارت امور خارجه.
- پیو، کارلوترزیو، ۱۳۸۹، *رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان*، ترجمه عباس آذرین، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جبرئیلی، صفر، ۱۳۹۱، *سیری در تفکر کلامی معاصر*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- حیبی، عبدالحی، ۱۳۶۷، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، تهران، دنیای کتاب.
- حق‌پناه، جعفر و محمد رحیمی، ۱۳۹۰، *ژئوپلیتیک افغانستان*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).
- خطیب بغدادی، ابوبکر، ۱۴۱۷ق، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- دولت‌آبادی، بصیراحمد، ۱۳۸۷، *شناسنامه افغانستان*، تهران، عرفان.
- دهشیار، حسین، ۱۳۹۰، «سیاست‌های سه‌گانه یکپارچگی و بحران افغانستان»، *روابط خارجی*، سال سوم، ش ۳، ص ۱۴۳-۱۶۶.
- روا، الیویه، ۱۳۶۷، *جنگ افغانستان*، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی.
- سجادی، سیدعبدالقیوم، ۱۳۸۰، *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان*، قم، بوستان کتاب.
- شرفی، عبدالمجید و همکاران، ۱۳۹۲، *اسلام، وحدت میانی، کثرت ظهور*، ترجمه عبدالله ناصری طاهری، تهران، شفیع.
- شفایی، امان‌الله، ۱۳۹۶، *چپ‌گرایی در افغانستان*، کابل، بنیاد اندیشه.
- طرزی، محمود، ۱۳۸۷، *مقالات محمود طرزی*، گردآورنده عبدالغفور روان فرهادی، کابل، وزارت خارجه افغانستان.
- طنین، ظاهر، ۱۳۸۴، *افغانستان در قرن بیستم*، تهران، عرفان.
- عبدالرحمن، مصطفی، ۱۴۳۷ق، *الدمیقراطیه و علاقتها بالاسلام*، بی‌جا، بی‌نا.
- عظیمی، محمدنبی، ۱۳۸۷، *اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان*، کابل، میوند.
- عقانی، سیدحسین، بی‌تا، *زهرالبساتین من مواقف العلماء و الربانیین*، قاهره دارالعقانی.

- علیزاده، سیدمهدی، ۱۳۸۹، *سلفی‌گری و وهابیت*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- غبار، میرغلام‌محمد، ۱۳۶۸، *افغانستان در مسیر تاریخ*، کابل، مطبعه دولتی.
- غزالیق زندی، داود، ۱۳۸۷، *محیط امنیتی پیرامون جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- غلیون، برهان، ۱۳۷۹، *خودآگاهی*، ترجمه مهدی خلجی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- فرهنگ، میرمحمدصدیق، ۱۳۸۵، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، تهران، عرفان.
- فلاشمن، هاری، ۱۳۶۳، *خاطرات ژنرال فلاشمن*، ترجمه هوشیار رزم‌آزما، تهران، سپنج.
- فیاض، ابراهیم، ۱۳۸۹، *تعامل دین و فرهنگ و ارتباطات*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- قادری، حاتم، ۱۳۸۷، *سویه‌های هویت*، تهران، شیرازه.
- کاتب، هزاره، ۱۳۷۲، *نژادنامه افغان*، تحشیه حاج کاظم یزدانی، قم، اسماعیلیان.
- کاوایی‌راد، مراد، ۱۳۸۹، *ناحیه‌گرایی در ایران از منظر جغرافیای سیاسی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کشاورز، عباس، ۱۳۷۵، «درآمدی بر فرهنگ سیاسی در ایران»، *نقد و نظر*، سال دوم، ش ۴۰۳، ص ۱۷۲-۱۹۹.
- گریگوریان، وارثان، ۱۳۸۸، *ظهور افغانستان نوین*، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران، عرفان.
- گودرزی، حسین، ۱۳۸۰، *مفاهیم بنیادین در مطالعات قومی*، تهران، تمدن ایرانی.
- موقن، یدالله، ۱۳۸۹، *لوسین لوی برول و مسئله ذهنیت‌ها*، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- میتروپولسکی، دک و دیگران، ۱۳۸۳، *زمینه تکامل اجتماعی*، ترجمه ناصر زرافشان و علی افشاری، تهران، آگاه.
- میرخلیلی، سیدمحمود، ۱۳۹۳، «نقد حقوق بشر از نگاه نومعتزله»، در: *مجموعه مقالات اعتدال نو*، به کوشش محمد عرب صالحی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- نش، کت، ۱۳۸۵، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، نگاه معاصر.
- نوید، سنزل، ۱۳۸۸، *واکنش‌های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان*، ترجمه محمدنعیم مجددی، هرات، احراری.
- نیکلسون، رینولد، ۱۳۵۷، *پیدایش و سیر تصوف*، ترجمه محمدباقر معین، تهران، طوسی.
- ورسجی، محمدابراهیم، ۱۳۸۱، *جهاد افغانستان و جنگ سرد قدرت‌های بزرگ*، پیشاور، صبوری.
- یوانز، مارتین، ۱۳۹۶، *افغانستان، مردم و سیاست*، ترجمه سیما مولایی، تهران، ققنوس.

Almond, Gabriel and Bingham Powell, 1978, *Comparative Politics: A developmental Approach Boston*, little Brown and co.

Finer, S. E, 1997, *The History of Government: Ancient Monarchies and Empires*, Oxford university, Clarendon Press.

Naroll, Raoul, 1964, "Ethnic unit classification", *Current Anthropology*, Vol. 5, No. 4, p 283-318.

Tapper, Richard, 1988, *Ethnicity Order and and meaning in The anthropology of Iran and Afghanistan Editions*, du, CNRS, Paris.